شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد
- مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱ - ۵
- نمابر: ۳۷۲۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRARANEWS.IR



سال چهاردهم
۱۵ دی ۱۴۰۱
۱۲ جمادی الثانی ۱۴۴۴
شماره ۳۸۵۳

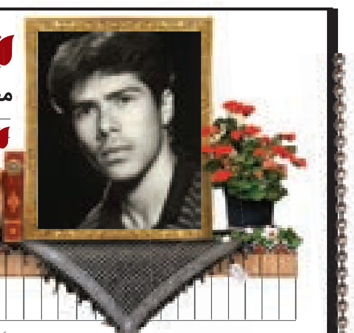
۵شنبه

میثاق نامه اخلاق حرفه‌ای

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

اذان ظهر ۱۱:۳۶:۴۹ | نیمه شب شرعی ۲۲:۵۱:۴۵
غروب آفتاب ۱۶:۳۰:۱۸ | اذان صبح فردا ۰۵:۱۳:۲۰
اذان مغرب ۱۶:۵۰:۳۶ | طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۳:۲۲

گلچین شهیدان خدایی



شهید
محمدرضا خرسندی سرایدار
تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۲
تاریخ تولد: ۱۳۴۱/۱۰/۰۷
محل تولد: مشهد
محل شهادت: مجنون

آشیشال*

فقره دالر هم شده قوز بالای قوز



حامد عسکری
شاعر و نویسنده

دیشب مراسم ختنه‌سوران پسر میزمحمود بود، ما هم دعوت بودیم، کیکاووس خان پسته می‌شکاند و بالا می‌انداخت و سبیل تاب می‌داد و هی الحمدلله می‌گفت. فرمودیم خیر باشد، گفت: چهل قصب زمین در طرقبه داشتیم هفته گذشته فروختیم و نصفش را دالر کردیم نصفش را چهار و نیم کیلو طلا خریدیم به حمد خدا رشد کرده دوبرابر شده، ما راضی‌ایم به رضای خدا. ما که حسود نیستیم نقره خانم نوش جانش ولی فی‌المجلس یاد از فریدون کردیم، مطبخی عمارت همین میزمحمود که پادویی می‌کند و مهمان‌ها را وردار بگذار می‌کند، لختی ما را کنار کشید از روزگار نالید و طفل مریضش که دوای خارجکی دارد و با بالا پایین شدن دالر قیمت دوا و ضربان قلب پدر طفل هم بالا پایین می‌رود. بعد ماف بالا کشید که میرزا خدا شاهد است من یک لاقبا را چه به دالر و سکه ولی جانم به قیمت این دو متاع بسته است، قرانی بالا پایین شود تمام امورات فدوی به هم ریخته هشتمان می‌رود در گرو نه که هیچ در گرو نودمان.

ما هر جوری حساب می‌کنیم نقره خانم هیچ چیزمان با هیچ چیزمان نمی‌خواند. این فقره دالر هم شده قوز بالای قوز. یک زمانی خبر می‌آمد فلان کالسکه دودی خارجه و فلان عمارت ده اشکوبه شده دو میلیارد چوق و ما آروغ می‌زدیم و می‌گفتیم ما که یک میلیاردی‌اش را نداشتیم حالا دو میلیاردی‌اش را هم نداریم، به قول میز تقی ما پارسال نوروز پاریس نرفتیم امسال قصد داریم سن پطرزبورغ نرویم، نقره خانم کار رسیده به دبه ماست و نان و رشته و روغن. حالا شما آقاجانتان سری در میان سرها دارد، با رجال می‌نشیند بفرمایید وقت بگذارد توی شهر هم چرخی بزند هم سرش باد می‌خورد هم اینکه از احوال رعیت باخبر می‌شود، به خدا این رعیت عیال خدایند، گناه دارند. خدا را خوش نمی‌آید. همین فریدون، یک ماه داروی طفل بیمارش عقب بیفتد، خدا می‌داند بر قلب مادرش چه می‌رود، همین عصمت‌الملوک که توی سر شور لیف می‌فروشد، چهار طفل یتیم را رتق و فتق می‌کند، سلام برسانید بفرمایید به داد این مردم برسند نقره خانم.

به قلم میرزاابراهیم خان شکسته‌نویس

***به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می‌گویند**

چمدان

سفر به شهر موسیقی مقامی خراسان



۱۶۶ کیلومتری مشهد، شهری است که به عنوان یکی از خاستگاه‌های موسیقی مقامی خراسان شناخته می‌شود. هنرمندانی دارد که در خانه‌شان به روی هر مسافری که دلش هوای نوای تار و مقام و قناری کرده باز است. پیشنهاد می‌کنیم به تربت جام سفر کنید و علاوه بر شعر و موسیقی از جاذبه‌های گردشگری این شهر هم دیدن کنید. مجموعه مزار شیخ با هشت قرن قدمت، در خیابان جامی تربت جام می‌تواند مقصد نخست شما باشد. یکی از نکاتی که این مجموعه مذهبی تاریخی را نسبت به همتایان خود در ایران منحصر به فرد کرده، وجود آثار تاریخی بی‌شمار از دوره‌های مختلف تاریخی است که قدمت آن‌ها از دوره سلجوقیان شروع می‌شود و به قاجار می‌رسد؛ از همین رو مزار شیخ احمدجام را می‌توان موزه معماری دوران‌های مختلف تاریخ ایران نامید. جالب است بدانید این مجموعه بسیار وسیع به دلیل بعد مذهبی‌اش، بلیت یا هزینه ورودی ندارد و درش همچون خانه‌های مردمانش همیشه بر روی گردشگران باز است. در تصویر بالا با سایر جاذبه‌های گردشگری تربت جام آشنا شوید.



نهج البلاغه

اگر شما آنچه را که مردگان شما دیدند مشاهده می‌کردید به شیون می‌نشستید و اندیشناک می‌شدید،
و مستمع حق گشته به اطاعت برمی‌خاستید، ولی آنچه آنان دیدند از دید شما پوشیده است و به زودی پرده‌ها برداشته می‌شود.
(ای مردم) بینایتان کردند اگر بنگرید و شنوایتان نمودند اگر بشنوید،
و هدایتتان کردند اگر هدایت پذیرید، به درستی می‌گویم: عبرت‌ها برای شما آشکار است و به چیزی که عامل بازدارنده است نهی شدید و پس از فرشتگان آسمان از جانب خداوند جز انسانِ (واجد شرایط) تبلیغ حق نمی‌کند.

نهج البلاغه/ خطبه شماره ۲۰/ در بیداری از غفلت و توجه به حضرت حق

اول شخص

من اگر ستاره باشم، وطنم تو آفتابی

یادی از سرلشکر منصور ستاری، فرمانده نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران هم‌زمان با سالروز شهادتش



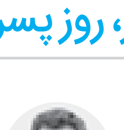
آزاده چشمه‌سنگی
نویسنده

روزی که نشست کنار دایی‌اش و با گونه‌های سرخ و لحنی نجیبانه، دخترش را از او خواستگاری کرد، تازه درسش در دانشکده افسری تمام شده بود و با درجه ستوان دومی وارد نیروی هوایی ارتش شده بود. همان روزها دایی‌اش از پیشانی بلند و نبوغ پنهانش خبر داشت و بی‌آنکه بخواهد سدی برابر دل و دلدار شود، یقین کرد این جوان پرانگیزه، روزی تبدیل به یک چهره برجسته خواهد شد. خیال منصور که از بابت دختردایی‌اش راحت شد و دستشان به دست هم داده شد، رفت آمریکا برای دوره یک ساله کنترل رادار. سال ۵۱ برگشت ایران و در حالی که به عنوان افسر کنترل شکاری نیروی هوایی مشغول کار شده بود، در آزمون سراسری دانشگاه شرکت کرد و در رشته مهندسی برق قبول شد. با پیروزی انقلاب، دانشگاه را رها کرد و پیش‌گامی در نهضت انقلاب را بر ادامه تحصیل مقدم شمرد. با شروع جنگ اما همه چیز تغییر کرد. وقت آن رسیده بود که از ثمره سال‌ها تحصیل و آموزش برای دفاع از وطن استفاده کند پس خانه را به مقصد مناطق جنگی ترک کرد. در آغاز جنگ، با بروز خلاقیت‌ها و اقدامات کم‌نظیر خود، در سال ۶۲ معاون عملیات فرماندهی پدافند نیروی هوایی شد و در سال ۶۵ با حکم امام خمینی(ره) به سمت فرماندهی نیروی هوایی ارتش منصوب شد. منش مدیریتی منصور ستاری در میدان عمل مبتنی بر اعتماد به توانمندی‌های نیروی داخلی و خودکفایی در تولید بود. همه می‌دانستند در شرایط بحرانی جنگ که بسیاری از کارخانجات آمریکایی ایران را تحریم کرده و تأمین قطعات برای تجهیزات نظامی با هزینه‌های سنگینی همراه است، شهید ستاری زیر بار مخارج هنگفت نخواهد رفت و ترجیح می‌دهد به جای آنکه از جیب مملکت هزینه کند، از تخصص، استعداد و تجهیزات داخلی بهره ببرد و با تحمل ضررهای کوتاه مدت، به دستاوردهای پربازده در بلندمدت برسد. نمونه عملی این نگرش را در راه‌اندازی «پروژه اوج» اثبات کرد تا برای تقویت نیروی هوایی به تعمیر و نگهداری تأسیسات تمرکز کند. «هواپیمای جنگی آذرخش» را به مرحله پیش تولید رساند و از هواپیمای سبک چهارنفره «پرستو» بهره‌برداری کرد. در بحبوحه جنگ نفت‌کش‌ها میان ایران و عراق، توانست ناوگان تجاری کشتی‌های نفت‌کش کشور را در خلیج فارس و دریای عمان تا هنگام خروج اسکورت کند و که تاکید بسیاری بر خودکفایی داشت و همچنین علاقه‌مند به طراحی خودرو بود، خودرویی به نام (شمس) را طراحی کرد که فرصتی برای تولید انبوه آن دست نداد اما زمینه‌ساز باور تولید در میان مهندسان داخلی شد. به گفته یکی از همرزمان شهید ستاری، علاقه تیمسار به ساخت خودرو بسیار زیاد و او مستمر به فکر ساخت یک خودرو سواری در نیروی هوایی بود و می‌خواست به کارخانه‌های خودروسازی کشور، ثابت کند که می‌توان داخل کشور خودرو تولید و هر سال هم مدل آن را عوض کرد. تا از این طریق کشور از وابستگی به خودروهای خارجی بی‌نیاز شود. رهبر معظم انقلاب از او به عنوان یک «نخبه نظامی» یاد می‌کنند، یادآور عکس‌العمل‌های سریع، شجاعانه و هوشمندانه او در موقعیت‌های حساس جنگی بوده است. از ایجاد سایت‌های کاذب برای فریب دشمن و جابه‌جایی شبانه پدافندهای هوایی گرفته تا ساخت شاسی هواپیما به جای واردات قطعه و کاهش چشمگیر هزینه‌ها. شهید منصور ستاری، در مقام یک چهره ارشد نظامی به معمار سیستم پدافندی ایران شهرت داشت. او بیش از آنکه در زمینه خلبانی توانمندی‌هایش را اثبات کرده باشد، در عرصه تربیت نیروی انسانی کاردان خودکفا و ایجاد سیستم آموزشی و مهارتی برای نیروی جوان فعالیت کرد. تأسیس دانشگاه خلبانی هوافضا با هشت گرایش تحصیلی و ایجاد دانشکده پرستاری و مرکز تحقیقات پزشکی نیروی هوایی هم در راستای چنین اهدافی بود. بامداد نیمه دی سال ۱۳۷۳ شهید منصور ستاری به همراه گروهی از همکاران خود از مراسم فارغ‌التحصیلی دانشکده افسری اصفهان به تهران برمی‌گشتند که هواپیمایشان دچار سانحه شد و هنگامی که روز بالا آمد، در حالی که بخش زیادی از هواپیمای جت استار در آتش سوخته بود، از تمام رسانه‌های داخلی خبر پرواز ابدی فرمانده نیروی هوایی ارتش ناباورانه اعلام شد تا شهادت، مزد سال‌ها خدمت عاشقانه تیمسار ستاری باشد.



روایت روز

آن روز، روز پسرک بود



علیرضا حیدری
روزنامه‌نگار

باید یاد بگیریم که قرار نیست همیشه همانی بشود که می‌خواهیم. گاهی می‌شود و گاهی نه. آن روز اما برای آن پسرک شد. پسرک زباله‌گرد برای حمل زباله‌هایش مشکل داشت. زباله‌ها دو برابر جثه او بود. دوستش گاری دستی داشت و دوست دیگرش با کالسکه کودک، یک چهارچرخی ساخته بود و زباله‌ها را در آن جا می‌داد و او باید همه آن بار را به دوش می‌کشید. آن‌ها را به جایی که کمی بالاتر باشد می‌گذاشت؛ خم می‌شد؛ شانه‌های کوچکش را زیر بار می‌داد و به سختی کیسه سنگین و حجیم را بالا می‌کشید. قد کوچکش وقتی زیر بار سنگین کیسه خم می‌شد، کوچک‌تر هم به نظر می‌رسید. دوستانش مجبور بودند پس از مسافتی کوتاه بایستند تا پسرک نفسی تازه کند. کمی آن طرف‌تر، اتفاقی مبارک افتاد. همانی شد که باید بشود. همان چیزی که گمانش نمی‌رفت. مردی با سه‌چرخه‌ای در دست که قسمت عقب آن محفظه‌ای بزرگ داشت و گویا آن مرد برای حمل بار استفاده می‌کرده است، به سمت بچه‌ها رفت. زباله‌های پسرک را برداشت و روی آن قسمتی گذاشت که برای بار درست شده بود و محکم بست. سه‌چرخه را به پسرک داد و گفت مال خودت؛ برو پسرم! پسرک معصوم و کوتاه قد، باورش نمی‌شد؛ اما این اتفاق افتاده بود. گاری سه‌چرخ او، حالا از گاری‌های دوستانش هم بهتر و جادارتر بود. پسرک می‌خندید و دوستانش با خوشحالی و کمی نگاه تعجب‌آمیز، از این اتفاق خوشحال بودند. پسرک احتمالا به روزهای دیگرش فکر می‌کرد؛ به اینکه از فردا دست پیش دارد و می‌تواند با خیال راحت‌تر، زباله‌های بیشتری را جمع کند. او روزهای روشنی را پیش روی خودش می‌دید. نمی‌دانیم خانواده او چند نفرند یا شاید تنها باشد و بی‌سرپرست؛ اما هرچه بود او گمان می‌کرد از امروز سرمایه‌دار شده است.



عکس روز

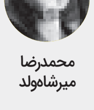
هنر توان‌یاب بودن

درمؤسسه معلولان بی‌سرپرست شهید بهشتی مشهد، ۱۶۸ مرد هنرمند و توانمندی زیست می‌کنند که تحریر صلوات و علی بن موسی الرضا (ع) شان را باید قاب کرد و زد به دیوار. آثار سفالگری، نقطه‌کوبی و نقاشی هم در دنیای رنگی‌شان چشم‌نوازی می‌کند، آثاری که با قلب زلالشان خلق می‌کنند.

عکس: میلاد سمنگانی| شهرآرا

کارتون شهر





محمدرضا میرشاه‌ولد

گله همراهان بیمار از نبود آمبولانس، سالن انتظار و خدمات دیگر در برخی از بیمارستان های شهر

شوخی بی‌شوخی

بی گازی



مهدی محمدی
طنزپرداز

تا وارد اداره شدم، نگهبان دم در از توی اتاقش داد زد: آقا زود در رو ببند، نمی‌بینی داره سوز میاد.
در را بستم و گفتم: مگه شما گاز ندارین.
نگهبان گفت: داریم ولی شرکت گاز استان، به خاطر پرمصرف بودن، گاز سیزده تا اداره رو قطع کرده که یکی‌اش خود ماییم. به بخش مدنظرم رفتم و هنوز سلام نکرده بودم سخنی را شنیدم که آدم در بدو ورود به هر بخش از اداره‌ای باید انتظار شنیدنش را داشته باشد:

- سیستم قطعه.
+ چرا؟ به خاطر کندی سرعت اینترنت.
- نه آقا. اینترنت ادارات با منازل فرق داره... ما سرعتمون خیلی هم زیاده دلت بسوزه. مثلا یک فیلم یک گیگابایتی رو کمتر از پنج دقیقه دانلودش می‌کنیم.
+ اگه اینترنت وصله، پس چرا سیستم قطعه؟
- چون گازمون رو قطع کردن.
+ گاز چه ربطی داره به قطعی سیستم؟ مگه سیستم‌های کامپیوتری شما گازسوز هستند.
- گازسوز نیستند ولی چون گاز قطع شد، ما هم سرما می‌خوردیم، همگی از خونه یک بخاری برقی آوردیم. بعد اداره برق هم گفت شما جزو مشترکین پرمصرف هستید، برقمون هم قطع شد و بنابراین سیستم هم قطعه الان.
+ یعنی امروز برم، فردا بیام؟
- نه، امروز برو، هفته بعد بیا چون تا اون موقع گازمون که نه! ولی احتمالا برقمون وصل بشه.
+ ولی فکر کنم برقتون کامل قطع نشده باشه. چون نگهبانی دم در داشت تلویزیون نگاه می‌کرد.
- ما یک پنل خورشیدی داریم که برای نیازهای ضروری از برق اون استفاده میشه.
+ یعنی اینکه نگهبان اداره کارتون خرس های کله فندقی رو ببینه، از کار اداری من مهم‌تره.

کارمند یک نگاهی به من کرد و گفت:
ببخشید، شما با رئیس اداره نسبتی دارید؟
- خیر اصلا ایشونو نمی‌شناسم. ولی نگهبان دم در با ایشون نسبت دارن. چون رئیس اداره عموشونه اولویت همین یک ذره برق اداره هم با ایشون هست. الان هم برین هفته بعد بیاین. فقط حواستون باشه که باید دو سری کپی از مدارک بیارین.
+ چرا دو سری؟
- یک سری برای داخل پرونده و یک سری هم برای اینکه ما آتشش بزنیم و گرم بشیم. حالا تشریف ببرین هفته بعد بیاین.

موقعی که داشتم از اداره خارج می شدم احساس کردم به خاطر شدت سرما نیاز دارم به سرویس بهداشتی بروم.
به نگهبان دم در گفتم: ببخشید دستشویی کجاست؟
نگهبان گفت: عموم ...(!) ببخشید رئیس اداره گفته اطلاعات مهم رو به هیچ وجه به ارباب رجوع نباید داد. اگه سوتی بدم هفته بعد منو به عنوان معاون خودش، معرفی نمی‌کنه! از اداره خارج شدم و به پارک روبه‌روی آن رفتم. جایی که سرویس بهداشتی اش، یک منطقه مهم و استراتژیک محسوب نمی‌شد.



حق با شماست

بیان مشکلات با شما انعکاس و پیگیری با ما

راه‌های ارتباطی
۳۰۰۰۷۲۸۹
۳۷۲۸۸۸۸۱-۵